

رضا الیاسی

# نفحات نفت

جستاری در فرهنگ نفتی و مدیریت دولتی

- مقدمه / ۹
- درآمد / ۱۵
- قانون / ۲۱
- بی‌کارآفرین / ۳۳
- منطق آزادا / ۵۵
- نه عامه‌پسند، نه خاصه‌پسند: فقط داستان مسوول‌پسند / ۷۷
- کدام استقلال، کدام پیروزی / ۹۱
- صنعت دولتی شدنِ نفت / ۱۰۱
- حزب در پیتا / ۱۰۹
- ریاستِ نفتی / ۱۳۱
- آن‌چه خوبان همه دارند، ما هم داریم! / ۱۵۱
- جمهوری اسلامی پاکستان / ۱۸۵
- اقتصاد موردنظر در دست‌رس نیست چیست / ۱۹۱
- افق / ۱۹۵
- توسعه‌ی چینی و هندی و ژاپنی و مالزیایی و... / ۲۰۱
- زمینِ صاف، زمینِ گرد، زمینِ مشبک / ۲۰۹
- مقصر، مدیر سه‌لته نیست / ۲۱۷

## مقدمه

روزگاری بنایم بر این بود که نام این نوشته را بگذارم، مسوولِ سه‌لتی! یا دست‌کم تقدیمش کنم به مسوولانِ سه‌لتی... و مسوولِ سه‌لتی را بر ساخته بودم از عبارتِ مسوولِ دولتی. با این توضیحات...

که اولاً مسوولِ سه‌لتی را دقت کنیم که هفت قرآن به میان، با مسوولِ صِلتی اشتباه نشود. و مگر می‌شود مسوول، اهلِ صلّه و پاداش و زیرمیزی و رومیزی باشد؟

در ثانی هر مسوولی اصولاً دری است به سوی بهشت! بعضی از مسوولان، در شان دولت دارد، دولتی هستند و بعضی دیگر سه‌لتی؛ وسیع‌تر و فراخ‌تر و گشاده‌تر! و من حسبِ اتفاق با مسوولانِ سه‌لتی، همان‌ها که بابِ بهشت‌شان سه‌لت دارد و فراخ‌تر است، حرف‌ها دارم!

البته دولتی و سه‌لتی را معنا کردم، می‌ماند بهشت، که معنای بهشتِ زمینی البته برای جماعت روشن‌تر است. بهشتِ آسمانی را که نه کسی دیده است و نه کسی از این جماعت قرار است ببیند؛ بهشتِ

زمینی اما جایی است که بی منت، روزی مفت می دهند... چیزی شبیه به همین دور و بر نفتی خودمان...

آن چه می نویسم یک دل نوشته‌ی فردی است، نه یک مقاله‌ی پژوهشی برای بالا بردن حقوق استادی و نه یک یادداشت سیاسی برای گرم کردن تنور انتخاباتی. آن چه می نویسم صرفاً نوشته‌ای است برای جوان‌ترها. نه برای هم‌نسلان که اظهار فضل‌ی باشد و نه برای معمران که ابراز وجودی باشد.

آن چه می نویسم به قولِ فرنگی‌ها "ایسی" است، نه "آرتیکل". در این گوشه از عالم به آن می‌گویند نوشته‌ای آخوینی. از زمره‌ی اخوانیات. چیزی که میان برادران نگاشته می‌شود و باید برادرانه آن را خوانند... و نه چیزی از زمره‌ی نوشته‌های دبیران، پس دبیرانه نیز نباید خواندش. تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی. انتهای متن هم به دنبال گراف و نمودار و عکس و نقشه نیایستی بود. اعداد هم کمی بالا و پایین شوند، چارستون خیمه‌ی این نوشته جنب نمی‌خورد!

این اخوینی را می‌نویسم برای نسلِ بعدی، برای آن‌هایی که هنوز وارد بازار کسب و کار نشده‌اند. همان‌ها که هنوز حوصله‌ی شنیدن دارند و فرصتی برای تصمیم‌گیری. این تفکیک - عدم ورود به بازار کار - مثلاً در هند و بنگلادش می‌شود همان رده‌ی جیم‌کانون پرورش فکری خودمان، یعنی بچه‌های نوپا که اصلاً سواد خواندن ندارند، در چین و ماچین می‌شود چیزی نزدیک به شانزده سال، در ایالات

متحده و کانادا می‌شود بیست سال و در اروپا فوقش می‌رسد به بیست و سه سال... اما در این گوشه از خاک، مخاطبی که هنوز وارد بازار کسب و کار نشده است از دوازده ساله گی می‌تواند کسب پیدا کند تا پنجاه ساله گی و حتا تا پس از مرگ! در این مملکت طرف می‌تواند پزشکی بخواند و بیست و پنج ساله شود و وارد بازار کار نشود. بعد دو سال برود طرح و سربازی و باز هم وارد بازار کار نشود. بعد برود سه سال پشت کنکور تخصص - یعنی تا سی ساله گی - و باز هم وارد بازار کار نشود. بعد، چهار سال تخصص بخواند و باز هم... و البته بعد از تخصص تازه بفهمد که تا فوق تخصص نخواند، نمی‌تواند وارد بازار کار شود... این پزشکی فوق متخصص، یا آرزومند درجه‌ی فوق تخصصی پزشکی هم از زمره‌ی مخاطبان این نوشته است. در این گوشه از خاک، می‌تواند کسی به دنیا بیاید و بالغ شود و از پدر پولی توجیبی بگیرد، بعد بزرگ‌تر شود و از دولت پولی توجیبی بگیرد و بعد هم رقی رحمت را سر بکشد و وارد بازار کسب و کار نشود. نگرانی هم نداریم، تا آن جایی که از اهلش شنیده‌ایم، "مَنْ رَبَّكَ" را می‌پرسند، و "مَنْ نَبِيكَ" و "مَنْ اِمَامِكَ" و "مَا كِتَابِكَ" را. در این روزگار رواج رؤیاهای صادقه، هیچ‌کسی هم خواب‌نما نشده است که نکیر و منکر از "مَا كَسْبُكَ" و کسب و کار و مانند این‌ها بپرسندش! پس اوضاع چندان هم بی‌ریخت نیست. مخاطب این نوشته، از این رو، مسوولان سه‌لتی نیستند. مخاطب این نوشته کسی است که عاقبت می‌خواهد وارد بازار کسب و کار شود و گرفتن پولی توجیبی را چندان خوش

نمی‌دارد. این اخوینی برای هم‌نفسی و هم‌سخنی و شاید هم تأثرکی روی این دسته باشد.

بندِ بالا را نوشتم در وصفِ مخاطب، اما سخنی هم برانم در وصفِ نویسنده که در آن تزییدی نباشد و تعصبی... روسوی غربی می‌تواند راجع به آدابِ تعلیم و تربیتِ فرزندان، صفحه‌ها سیاه کند و نظرات بدهد و سال‌ها افاضاتش در همین مملکتِ معراج‌السعادة و منیة‌المرید تدریس شود و در عین حال، بدون هیچ احساسِ تناقضی فرزندان مشروع و نامشروعش را نیز به پرورش‌گاه بسپارد... همین اواخر، ال‌گورِ سیاسیِ دموکراتِ امریکایی می‌تواند یکی از به‌ترین مستندهای محیطِ زیستیِ معاصر را بسازد و جوایزِ حرفه‌ای را گآنه مایکل مور، درو کند و بعدتر خبرنگاران کشف کنند که زنده‌گی‌ش به هیچ‌وجه سبز نیست و خود از الگوهای محیطِ زیستیِ خود پی‌روی نمی‌کند و اتومبیل شش سیلندر کولردار سوار می‌شود و... که سگ بول فرمود به نظرات! اما در این گوشه از خاک، مجالی برای این جنگولک‌بازی‌ها نیست و هنوز فاصله‌ای نباید باشد میان ایده و عمل، گفتار و کردار، نظر و صاحب‌نظر... پس من مجبورم بروم توی دهانه‌ی رودی بایستم و سالی مازنی را - که همان تورِ دستی باشد - به دست بگیرم و تا زانو توی آب باشم و با رفیقِ اصغرآبادی م ماهی سفید بگیرم تا او شبی بهاری به سالِ ۸۸ شمسی، ذوق‌زده به من بگوید که هیچ کارمندِ حقوق‌گیری در عالم نمی‌تواند لذتِ گرفتنِ چهارصد ماهی سفید در یک شب را فهم کند و البته رنج سه ماه

بی‌کاری زمستانی را! و او برای من برکت را معنا کند در اشتغالی غیر نفتی و من در میان شگفتی او - که انگار اولین بار است آدمی شهری اما غیر کارمند دیده است - برای او برکت را معنا کنم در شغل غیر نفتی دیگری به نام نوشتن!

این‌که چرا قرعه‌ی نوشتن این سیاه‌مشق، اخوینی، اسی، دل‌نوشته، به نام رضا می‌خورد نیز از همین رو است. نوشتن می‌تواند شغلی غیر نفتی باشد و به حقیقت مردمی‌ش نزدیک شود، حتا در این ملک نفتی. پس همین سیاه‌قلم نیز به شرط دوری از نفت و نزدیکی به مردم، می‌تواند نقد نفتی کند مسوولِ سه‌لثی نظام را در نفعاتِ نفت! و باز به‌تر می‌دانم که خواهند گفت چونان کاپیتال مارکس، اقتصاد را زیربنا گرفته است و الخ... و جواب این تعریض نیز روشن است که اگر درست کاپیتال را فهم کنی، نه از جنس فهم ظاهری مارکسیستی، مجبوری تصدیق کنی که جناب مارکس بی‌راه نفرموده است! که از زاویه‌ای که من می‌نگرم، اقتصاد را احاله می‌کنم به ارتزاق مردمان و دقیق‌تر نحوه‌ی ارتزاق مردمان و گمان می‌کنم که از "ما کسبک" هم بپرسند در "یوم یفر المرء من اخیه" و به درستی می‌دانم و می‌دانید که ارتزاق امری است پیشینی بر اعتقاد و اعتقاد سالم از ارتزاق ناسالم، از زمره‌ی محالات است! حکیم "فلینظر الانسان الی طعامه" را نیز حکمی می‌داند برای تنبیه و تذکر به آن‌که فرمان به جا نیاورده است و بعد درد "کلالما یقض ما امره" چنین نسخه می‌دهد!

حضرت ارباب سلام الله علیه نیز بی‌راه نیست که روز عاشورا،

وقتی لشکر اشقیا را نیوشای نصایح نمی بیند، می فرماید:  
"شکم های تان از حرام پر شده است و بردل های تان مهر خورده،  
دیگر حق را نمی پذیرید و به آن گوش نمی دهید..."  
تا بدانیم که لقمه، شقی و سعید می سازد.